

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

موضوع بحث: حائل شدن خدا بین انسان و قلبش - 93/12/20

در بعضی از جلسات گذشته، یک مقداری از این روایت را خواندیم و مجدداً همین روایت را مطرح می‌کنیم.

«عبدالله بن سنان» از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند (بر حسب آنچه در کتاب وسائل الشیعه (کتاب الجهاد) ابواب جهاد النفس «باب وجوب یقین بالله فی الرزق و العمر و النفع و الضر» آمده است):
قَالَ (عليه السلام): «مِنْ صِحَّةِ يَقِينِ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ لَا يُرْضِيَ النَّاسَ بِسَخَطِ اللَّهِ وَلَا يُلُومُهُمْ عَلَى مَا لَمْ يُؤْتِهِ اللَّهُ فَإِنَّ الرِّزْقَ لَا يَسْوَغُهُ حِرْصٌ حَرِيصٍ وَلَا يَرُدُّهُ كَرَاهِيَةٌ كَارِهِ وَلَا أَنْ أَحَدَكُمْ قَرَّ مِنْ رِزْقِهِ كَمَا يَفِرُّ مِنَ الْمَوْتِ لِأَدْرَكُهُ رِزْقُهُ كَمَا يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ بَعْدَ ذَلِكَ وَقَسَطِهِ جَعَلَ الرُّوحَ وَالرَّاحَةَ فِي الْيَقِينِ وَالرِّضَا وَجَعَلَ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ فِي الشَّكِّ وَالسَّخَطِ.» [1]

پرسش: اینکه می‌گویند خدا بین مرء و قلبش حائل می‌شود، تصورش به چه صورت است؟

پاسخ: دو احتمال در آیه شریفه «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» [2] وجود دارد؛ احتمال نخست: به این معناست که گاهی اوقات قلب انسان، فکر و دل انسان یک تصمیمی را می‌گیرد و دنبال این است که این را اجرا کند. این یک احتمال که بگوئیم خدا نسبت به آنچه که این فکر کرده یا آرزو دارد حائل می‌شود و نمی‌گذارد که این به آن برسد، همان‌گونه که حائل، مانع از رسیدن یک شیء به شیء دیگر است. «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» یعنی انسان الآن می‌گوید من می‌خواهم خانه‌ی کذا پیدا کنم، خدا حائل می‌شوم، مقام و ثروتی پیدا کنم، یک امری از امور، حتی ممکن است در مسائل علمی هم باشد، اما خدا حائل و مانع می‌شود از اینکه این شخص به مقصود خودش برسد. این احتمالی که ما عرض کردیم همین است که «عرفت الله بفسخ العزائم» [3]، که «ان الله يحول بين المرء و قلبه» این است.

احتمال دوم: (که به نظر می‌رسد از احتمال اول قوی‌تر باشد) این است که «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ»، این لطفی است که خدای تبارک و تعالی می‌خواهد نسبت به این انسان کند. «يحول بين المرء و قلبه»، قلب محل واردات است؛ هم واردات شیطانیه و هم واردات رحمانیه. محل خطور خواطر است، هم خواطر شیطانیه و هم خواطر رحمانیه. اگر انسان باشد و قلب خودش، این زمینه‌ی برای اینکه خواطر شیطانیه یا حالات شیطانیه برای او بیاید، فراهم و فراوان است، اما وقتی می‌گوئیم خدای تبارک و تعالی «يحول بين المرء و قلبه» به این معناست که خداوند به این انسان لطفی می‌کند و سبب می‌شود آنچه بر قلب او وارد می‌شود، یک امر خدایی باشد، یک امر رحمانی باشد، یک امر غیر شیطانی باشد.

البته این احتمال (که با این سازگاری دارد که «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ») با ظاهر آیه سازگاری ندارد؛ زیرا ظاهر آیه این است که خدای تبارک و تعالی، همیشه «يحول بين المرء و قلبه». ما اگر این آیه‌ی شریفه را با این دید در نظر بگیریم که یک

امر کلی است، «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ دَائِماً بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ». بعد با همان احتمال اول سازگاری دارد. اگر بگوئیم این «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ» یعنی «فی بعض الموارد یحول، قد یحول بین المرء و قلبه» این با احتمال دوم سازگاری دارد.

نکته 1: هدایت قرآن، فقط هدایت تفسیری و رسیدن به بطون قرآن نیست. خواندن قرآن تمام وجود انسان را در هر باری که انسان قرآن می‌خواند متحول می‌کند و این تحوّل را، از همین آیه نیز می‌توانیم استفاده کنیم، «إِنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی شما اگر قرآن هم خواندید، «إِنَّ اللَّهَ»؛ هم کلام الله است انتساب به خدا دارد، این هم «یحول بین المرء و قلبه» است، سبب می‌شود که خواطر شیطانی بر او نیاید، یک مانعیتی ایجاد می‌کند، عقلش را قوی‌تر می‌کند، عقلش را نورانی‌تر می‌کند، مفسد را بر این انسان روشن‌تر می‌کند، بفهمد که باطنش چیست و چه مفسده‌ای دارد، این «یحول» از این جهت است.

نکته 2: «و اعلموا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» (که اینها را باید سعی کنیم دقیقش را بخوانیم مخصوصاً آیات قرآن را هم حتی «إِنْ» و «أَنْ» را هم نباید اشتباه خوانده شود) یعنی «و اعلموا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ» یعنی یکی از مشکلات بشر امروز، چه مسلمان و چه غیر مسلمان (که این هم از وسائل شیطانی و از حربه‌ها و راه‌های شیطان است) این است که باطل را حق جلوه می‌دهد و حق را باطل جلوه می‌دهد.

گاهی اوقات شما دیدید یک مطلبی را که انسان می‌داند غیر صحیح است، ولی این قدر صغری و کبری برایش می‌چیند و آن را یک چیز قشنگی جلوه می‌دهد. «أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ» یعنی دیگر بین مصداق حق و باطل خلط نمی‌کند و این هم یک مطلب خیلی مهم است. ما اگر بتوانیم خودمان را متخلّق به کلام الهی کنیم، خودمان را متخلّق کنیم به وسیله‌ی این عباداتی که خدا برای ما قرار داده، میان حق و باطل را خلط نمی‌کنیم.

پرسش: یکی از سؤالاتی که مردم از شما می‌کنند، این است که چرا اینقدر ما نماز را باید تکرار کنیم؟ صبح و ظهر و شب؟

پاسخ: می‌گوئیم شما در تمام ایام زندگی‌تان مواجه هستید با مسئله‌ی حق و باطل. از آن آنی که از خواب بلند می‌شوید و می‌خواهید یک کاری انجام بدهید، نمی‌دانید این حق است یا باطل؟ دیدید گاهی اوقات انسان در یک مسئله‌ی خیلی جزئی عادی، متحیر و سرگردان است و نمی‌داند این کار درست است یا خیر؟ تا برسیم مسائل خیلی مهم‌تر.

گاهی اوقات انسان برای اینکه بخواهد شغلی را انتخاب کند، باید سالها وقت مصرف کند، بخواهد ازدواجی کند برای خودش، برای فرزندش، سالها باید وقت صرف کند که چه کسی مناسب است و چه کسی مناسب نیست، و فراوان است یعنی شما مسائل و قضایایی که در جامعه برای شخص، خانواده، اجتماع اتفاق می‌افتد، این بی‌شمار است که آدم می‌ماند حق چیست و باطل چیست؟ این تکرار نماز، سبب این می‌شود که خدای تبارک و تعالی نسبت به انسان، عنایت بیشتری داشته باشد و در این بزنگاه‌ها، دست انسان را بگیرد و انسان بتواند حق را از باطل تشخیص بدهد.

مخصوصاً در زمان ما واقعاً تشخیص حق از باطل به یک معنا واقعاً کار دشواری است. الآن اشخاص را آدم می‌بیند که در همین لباس روحانیت سوابق خیلی خوب، آدم‌های از جهت علمی خیلی خوب، از جهت انقلابی و تقوایی خوب، همه ریشه‌دار و سوابق خوبی دارند، اما در یک مطلب، دو نظر مختلف می‌دهند که کاملاً مغایر با هم هستند.

ما طلبه‌ها می‌خواهیم ببینیم حق کدام و باطل کدام است؟ بالأخره هر دوی این نظرها که نمی‌تواند حق باشد، ما هم زیاد به این مسئله نیاز داریم یعنی قشر ما طلبه‌ها برای تشخیص حق از باطل، به مراتب از نوع مردم محتاج‌تریم و لذا اینکه انبیاء و ائمه (علیهم السلام)، عباداتشان بیشتر از مردم معمولی بوده، یک جهتش همین است.

ما هم به همین ملاک عباداتمان باید بیشتر باشد، تقیدمان به نوافل باید بیشتر باشد، به قرائت قرآن باید بیشتر باشد، به رعایت زبان باید بیشتر باشد، چیزی که متأسفانه الآن در حوزه ما خیلی‌ها نسبت به آن گلیه دارند، شکایت دارند، از رها بودن زبان ما طلبه‌ها که اینقدر رهاست که هر حرفی را بدون تأمل و اینکه ببینیم درست است یا درست نیست، چه نتیجه‌ای را می‌خواهد داشته باشد و یا چه نتیجه‌ای ندارد؟ انسان می‌زند.

ما علمای بزرگی را خودمان دیدیم و برایمان نقل کردند، یک کسی نقل می‌کرد که مثلاً فرض کنید مرحوم علامه طباطبائی رضوان الله تعالی علیه، یک جا اگر دو ساعت می‌نشست، تا مورد سؤال قرار نمی‌گرفتند، چیزی نمی‌فرمود. این در روش بزرگان ما بوده. حالا ما تا به یک مجلسی وارد می‌شویم، از مبدأ و معاد و دنیا و آخرت و سیاست و اقتصاد و همه چیز می‌خواهیم اظهار نظر کنیم و بگوئیم در همه چیز هم نظر ما صحیح است.

ما زیاد نیاز داریم به مسئله‌ی «أن الله يحول بين المرء و قلبه»، ببینید واقعاً خدا چقدر در بین ما و قلب ما حائل است. این خودش یک ملاک خیلی روشنی است. وقتی می‌خواهیم حرف بزنیم، برای خدا می‌زنیم یا نه؟ نگاهمان برای خدا هست یا نه؟ خودمان، زندگی‌مان، بچه‌هایمان، واقعاً زمانه زمانه‌ی عجیبی شده، دیروز من داشتم یک بخشی از تلویزیون را می‌دیدم در برنامه‌ای به نام «بی‌راهه»، بسیاری از مسائل اینترنتی و فضاهای مجازی، وایبر، واتس‌آپ که آمده، دارد زندگی‌ها را نابود می‌کند، بین زندگی طلبه و غیر طلبه هم در این جهت فرقی ندارد.

خیلی مراقب باشید واقعاً مراقب باشید، مراقبت کنید، هم از خدا کمک بخواهیم و هم خودمان تدبیر کنیم. ببینیم که بچه‌هایمان با چه کسانی ارتباط دارند و در چه گروه‌های قرار دارند. اینها چیزهایی نیست که ما بخواهیم از آن بگذریم و به آن بی‌اعتنا باشیم.

به هر حال، خیلی خوب شد که این آیه مطرح شد و این روایت در ذیل آیه را هم پیدا کردیم که «يحول بين المرء و قلبه» یعنی «بأن يعلم» که حق چیست و باطل چیست؟ «و أن يعلم الحق من الباطل» و این نکته‌ی بسیار خوبی بود.

وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] - الكافي، ج 2، ص 57، ح 2؛ به نقل از ایشان، وسائل الشيعة، ج 15، ص 202، ح 20280.

[2] - «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ قَلْبِهِ وَ أَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» سورة انفال، آیه 24.

[3] - «وَقَالَ امير المؤمنين عليه السلام عَرَفْتُ اللَّهَ بِفَسْخِ الْعَزَائِمِ وَ حَلِّ الْعُقُودِ (وَقَفْضِ الْهَمَمِ)» نهج البلاغة، ص 451، حکمت 242.